



نقد و بررسی نظریه تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمانه

حیدر علی رستمی
دانشجوی دکتری دانشگاه قم

چکیده

از بحثهای مهم در حوزه علوم قرآنی مسئله تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمان نزول است. برخی را باور بر آن است که مؤلفه‌هایی از فرهنگ زمانه در قرآن بازتاب یافته و این کتاب مقدس آنها را پذیرفته است. بدون تردید طرح فرضیه تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمانه دارای ریشه‌ها و عوامل متعددی است که مقاله حاضر به نقل مهم‌ترین آنها پرداخته. و ضمن تحلیل انتقادی آن زمینه‌ها، طرح این فرضیه را با چالش جدی روبرو می‌کند.

درآمد

تا چه حد فرهنگ معاصران نزول قرآن پس از فرو فرود آمده شد؟ آخرین کتاب آسمانی، با حساسیت درک درست و بهتر مفاهیم و آموزه‌های آن از همان ابتدا مورد توجه مسلمانان قرار داشت؛ چه آنان بهتر و بیشتر از هر کس می‌توانستند در مورد آن آگاهی داشته باشند. در این میان فرهنگ رایج در میان آنان پیوندی محکم و ناگسستنی دارد؛ گاه مؤلفه‌ای از فرهنگشان را مورد انتقاد و ایراد قرار می‌دهد و آن را رد و نکوهش می‌کند، گاه مؤلفه‌ای دیگر را از کژیها می‌پیراید و به شکل واصل قابل قبول خود برمی‌گرداند. و از گاه آن را می‌پذیرد، و گاه نیز مؤلفه‌ای که از آیینهای الهی سرچشمه گرفته و به تحریف آلوده نگردیده، و یا مؤلفه‌ای را که بر اساس

۷۰۷۲

فطرت پاک انسانی بنیانگذاری شده است در نظام ارزشی خود جا می‌دهد، و به آن جانی دوباره می‌بخشد.

مهم‌ترین بحثی که در تعامل قرآن و فرهنگ زمانه قابل طرح است، بحث تأثیر پذیری قرآن از این فرهنگ است که در این مقاله زمینه‌ها و عوامل پیدایی این نظریه، بررسی و رد شده است.

الف - خاستگاه تاریخی

مجموعه مباحث مختلف مربوط به قرآن و فرهنگ زمانه، به صورت کامل و همه جانبه، دیرینه‌ای چندان ندارد و در آثار فارسی زبان به بیش از یک دهه نمی‌رسد؛ اما برخی از مباحث مرتبط با این موضوع اگر جداگانه مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند پیشینه‌ای بیش از سالها و قرن‌ها پیدا کند. از جمله این بحثها، گفت و گوهایی است که در باره تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمانه مطرح شده است.

برخی مبانی نظری که موجب پیدایش فرضیه تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ معاصران نزول خود گردیده، در دورانی پیدا شده است که خاستگاه تاریخی بحث را به فراتر از هزار سال هم می‌رساند.

قتال شاشی (۳۶۵ق) از شاگردان محمد

۷۰۷۲

بن جریر طبری (۳۱۰ق) مؤلف تفسیر مهم و کهن طبری، شاید اولین نامی باشد که نخستین سخنان را از تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمانه مطرح کرده است. وی آن‌گونه که در شرح حالش آمده است، دارای تفسیری در قرآن مجید بوده است که آن تفسیر اینک در اختیار ما نیست و گزیده‌هایی از آن در تفاسیر دیگر به چشم می‌خورد.

زمخشری (۵۳۸ق) دیگر مفسر بلند آوازه‌ای است که تأثیر پذیری قرآن از برخی باورهای فرهنگ زمانه را می‌پذیرد و برخی از آیات آن را بازتاب‌دهنده برخی مؤلفه‌های نادرست فرهنگ زمانه می‌داند.^۱

بیضاوی (۶۸۵ق) هم که از برجسته‌ترین مفسران اهل سنت و تفسیر او از مشهورترین تفاسیر در میان آنان است، از دیگر مطرح‌کنندگان فرضیه مورد بحث است.^۲

اما از این اشارات که بگذریم و نظر خود را به دو قرن اخیر معطوف کنیم به ویژه از آن هنگام که شرق‌شناسی به طور عام و

۱- محمد بن عمر، فخر رازی، التفسیر الکبیر، جز ۷، ص ۸۹
۲- محمود بن عمر، زمخشری، الکناف، ج ۱، ص ۳۲۰
۳- عبدالله بن عمر، بیضاوی، انوار الثبیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۱۴۲

اسلام‌شناسی به طور خاص در میان غربیان رواج و فزونی گرفت، می‌بینیم که مباحث مربوط به قرآن و فرهنگ زمانه و بازتاب باورها و رفتارهایی از معاصران نزول قرآن در این کتاب مقدس، همچنین سخن از تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه پیش از پیش مطرح شده، مورد بحث و گفت و گو قرار می‌گیرد. دلیل اصلی آن است که خاورشناسان میان قرآن با کتابهای مقدس خود تفاوتی قائل نبودند و همان گونه که کتابهای مقدس را فراهم آمده نویسندگان آن می‌دانستند، قرآن مجید را هم پدید آمده فکر و اندیشه پیامبر اسلام ﷺ می‌پنداشتند. این سخن البته برای یهودیان و مسیحیان مشکل‌گشا بود، اما در حوزه اسلام و قرآن، مشکل‌زا می‌نمود. در پی این فکر که قرآن پدیده‌ای انسانی است، تأثیرپذیری آن از عوامل مختلف و از جمله مهم‌ترین آنها فرهنگ زمانه خود به خود مطرح می‌شد؛ چرا که شخصیت هر کس، هر چند نابغه و متفاوت از دیگران باشد، کم و بیش از محیط اجتماعی و خانوادگی و قبیله‌ای که او در آن رشد و بالندگی یافته، متأثر است و بدون تردید محمد ﷺ اگر جدای از وحی در نظر گرفته شود نیز چنین خواهد بود.

شرق‌شناسان قرآن‌پژوه با این نگاه به

سراغ قرآن آمدند، آیه آن را کاویدند و در همه جا به دنبال یافتن رد پای آموزه‌های آن در دیگر فرهنگها برآمدند. بر اساس این پندار، قرآن را برآیند آمیزش مؤلفه‌هایی از آیین ابراهیم عليه السلام، دین یهود و نصاری و فرهنگ غیر دینی جزیره العرب برآورد کردند، از این رو گفتند: قرآن چیز تازه‌ای ندارد، تنها پاسخی تازه به خواستها و نیازهای بشر بر مبنای خُرده فرهنگهای موجود در جزیره العرب است.

اگر نگاهی گذرا بر یکی از مهم‌ترین و شاید هم مهم‌ترین فرآورده‌های اسلامی شرق‌شناسان غربی، یعنی «دایرة المعارف الاسلامیه» که فراهم آمده تراوشات فکری دهها دانشمند برجسته اسلام و قرآن‌پژوه است، بیندازیم راستی و درستی آنچه را گفتیم به روشنی درمی‌یابیم. این دایرة المعارف بزرگ که چکیده تحقیقات و پژوهشهای ژرف در موضوعات مختلف اسلامی و قرآن و جز آن دو است، ابتدا به زبانهای مطرح اروپایی همچون انگلیسی، فرانسوی، و آلمانی در ابتدای قرن بیستم میلادی منتشر شد و سپس از سوی جمعی از دانشمندان مسلمان به عربی برگردانده شد، ولی با اسف به نهایت نرسید و ناقص باقی ماند. مقالات فراوان و خواندنی این

دایرة المعارف، از تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه بر همان مبنای بشری بودن تدوین آن، بسیار سخن می‌گوید، شاید این دایرة المعارف را بتوان قلّه طرح ارتباط قرآن با فرهنگ زمانه و تأثیرپذیری آن از این دانست.

از دایرة المعارف یاد شده که بگذریم، کارهایی از یوسف دُرّه خَدّاد را می‌توانیم در این راستا نام ببریم. دُرّه خداد از کشیشان مسیحی معاصر است؛ زاده یکی از روستاهای قدس. او در ۱۹۳۹ م در ۲۶ سالگی به مقام کاهنی رسید و در سوریه و لبنان به تبلیغ مسیحیت پرداخت. بیست سال تحقیقات عمیق درباره اسلام و قرآن، این امکان را به خوبی برای او فراهم کرد که بتواند کتابهای متعددی را در زمینه اسلام‌شناسی و قرآن پژوهی بنویسد. دو کتاب *القرآن دعوة نصرانية*، و *القرآن والکتاب* که او نوشته است بیش از سایر کتابهایش در پی اثبات ارتباط قرآن با فرهنگ زمانه به معنای عام آن است که شامل فرهنگنامه‌های برخاسته از آیینهای توحیدی هم می‌شود. او قرآن را به شدت از فرهنگ زمانه متأثر می‌داند که پیام جدیدی برای مردم از عالم غیب نیاورده است، بلکه به بازسازی همان نصرانیت به زبان آن روز حجاز پرداخته

است.

در حوزه مطالعات اسلامی از سوی مسلمانان گر چه کسی از بشری بودن قرآن سخن نمی‌گفت و از این رو نوشتار و گفتار او به بحث تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه سوق پیدا نمی‌کرد، اما موضوع دیگری در کار بود که می‌توانست زمینه ساز طرح آن افکار باشد و آن فکر تعارض دین و دانش به طور عالم، و متون مذهبی و دانش تجربی به طور خاص بود که ابتدا به جهت ساختار خاص متون مذهبی اروپاییان و غربیان، در میان آنان مطرح و سپس آگاهانه یا ناآگاهانه به میان مسلمانان نیز کشیده شد. برخی قرآن‌پژوهان و تفسیرنویسان، غافل از آنکه دانشهای تجربی صلاحیت نفی و یا اثبات برخی پدیده‌های غیر تجربی و حتی تجربی غیر قابل دسترس را ندارد، برای اثبات نزاهت قرآن از آنچه نادرست می‌دانستند، دست به دامان فرهنگ زمانه شدند و فرضیه تأثیرپذیری را چیز مناسبی برای فرار از مشکلی تعارض دین و دانش پنداشتند.

نمونه‌ای از این گونه غفلتها را می‌توانیم از تفسیر شیخ طنطاوی جوهری (۱۳۵۸ق) ارائه دهیم.^۱

۱. طنطاوی جوهری. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم.

۲۰۷۵

۲۰۷۴

از جمله‌های کوتاه و باند مربوط به بحث و برانگنده در کتابهای تفسیری که بگذریم و تاریخچه بحث را به نوشته‌های مستقل اختصاص دهیم که از سوی پژوهشگران فارسی زیاد به صورت مقاله و یا کتاب تدوین شده است، با مقاله‌ای روبه‌رو می‌شویم با نام «وحی در هم‌زمانی با بشر و هم‌لسانی با قوم»، اثر سید هدایت حلیلی^۱. سخن نویسنده در این مقاله اثبات آن است که: «زبان دین، زبان عرفی - مردمی است و قرآن موافق فرهنگ عرب آمده است و به نوعی متضمن تسامح و مماشات با باورها و معلومات آنهاست»^۲.

پس از انتشار مقاله یاد شده، به فاصله کوتاهی مقاله روشن‌تر و صریح‌تری منتشر شد با نام «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم» از قرآن پژوه معاصر، بهاء‌الدین خرمشاهی^۳. این مقاله قرآن کریم را حاوی برخی مؤلفه‌های فرهنگ زمانه می‌داند و به نوعی از تأثیرپذیری قرآن سخن می‌گوید.

این مقاله که در موضوع و اندازه خود بی‌سابقه بود پس از انتشار، واکنشهای مثبت و منفی متعدد را در پی داشت؛ بدون فاصله در شماره بعدی همان مجله‌ای که به نشر مقاله جناب خرمشاهی پرداخته بود، نقدی بر آن نوشته شد و این کار در شماره‌های

دیگر همان مجله و مجلات دیگر از سوی قرآن‌پژوهان دنبال گردید.

اهمیت موضوع و لزوم پرداختن بیشتر به زوایای مختلف، آن موجب شد تا یکی از پژوهشگران برای اولین بار کتاب مستقلی را در این زمینه بنویسد، قرآن و فرهنگ زمانه. مجموعه مباحث این کتاب، نخست به صورت مقالات پی در پی در مجله «نامه مفید» از انتشارات دانشگاه مفید به چاپ رسید و سپس با اندکی تصرف از سوی نویسنده به صورت کتاب درآمد و چاپ اول آن در سال ۱۳۷۸ ش در اختیار دانش‌پژوهان قرار گرفت.

کتاب گرانسنگ و ارزشمند شهادت درود تألیف آیه‌الله معرفت، دیگر اثری است که می‌توان از آن به عنوان جزء اخیر تاریخچه بحث نام برد. این کتاب که در اصل با انگیزه دفاع از آن در برابر شبهه‌های مربوط به آن به رشته تحریر درآمده است دارای پنج باب است که باب دوم آن با عنوان «قرآن و

۱- ج ۱، ص ۶۲

۲- هدایت حلیلی، «وحی در هم‌زمانی با بشر و هم‌لسانی با قوم»، تبیان، بهار و تابستان ۱۳۷۲، ص ۲۳ تا ۳۷

۳- همانجا، ص ۲۳

۴- تبیان، بهار ۱۳۷۴، ص ۵۳ تا ۶۰

فرهنگهای زمانش» به بحث ما مربوط می‌شود. استاد در این قسمت به طور مستقل و موردی به با توجه به سخنان قائلان به تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه به تفصیل دربارهٔ باره‌ای ادعاهای آنان به بحث پرداخته و پاسخهای سنجیده و قابل قبولی را در هر مورد ارائه داده است.

ب - خاستگاه نظری

تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه بدون تردید مانند هر فرضیه و نظریه علمی دیگر دارای خاستگاههای نظری مختلفی است که زمینه‌ساز پیدایش چنین فرضیه‌ای شده‌اند. آنچه نگارنده در مطالعات خود مربوط به موضوع مورد بحث به دست آورده، آن است که پنج خاستگاه بسیار مهم در این میان وجود دارد. اینک به طرح آنها پرداخته، زمینه‌ساز بودنشان را به نقد می‌کشیم و در هر مورد نمونه‌ای از مهمترین مصادیق مطرح شده را به بحث گذاشته به طور عینی نادرستی آن را اثبات می‌کنیم.

۱. تصور تناقض میان دانش تجربی با برخی آموزه‌های قرآن
۲. یکی از عوامل مهم در طرح فرضیه تأثیرپذیری قرآن، تصور تناقض و ناهمخوانی

میان دانش تجربی با باره‌ای از مسائل مطرح شده در قرآن مجید است.

دانش تجربی، دانشی است که با ابزار آزمایش و تجربه به مطالعه دربارهٔ پدیده‌های جهان هستی می‌پردازد. پیرو واضح است که آزمایش و تجربه محدودیتهای خود را دارد و نتیجه‌ای که از آن مورد انتظار است نیز محدودیتهای خاص خود را دارد.

محدودیتهای علوم تجربی

یک - یقینی نبودن: دانشهایی که تنها آشخور تجربه دارند یقینی نیستند. دلیل این امر آن است که ساختار این دانشها از فرضیه‌هایی شکل می‌گیرد که تنها گواه اثبات صدق و درستی آنها، انطباق این فرضیه‌ها با عمل و نتیجه عملی دادن آنهاست، حال آنکه نتیجه عملی دادن، دلیل درستی یک فرضیه و مطابقت آن با واقع نمی‌شود؛ زیرا میان نتیجه عملی دادن یک فرضیه با درستی آن رابطه علت و معلول از آنگونه که بتوان با وجود یکی از آنها به دیگری پی برد، وجود ندارد. از این روست که می‌توان تصور کرد، بالاتر از تصور می‌توان در خارج پیدا کرد فرضیه‌هایی را که صد درصد غلط باشند، اما با وجود این دارای نتایج عملی نیز باشند، چنان که هیأت بطلمیوس که زمین را مرکز عالم، و افلاک و خورشید و همه ستارگان را

به دور آن چرخان می‌دانست، نادرست بود، ولی قرن‌ها از آن در زمینه پیش‌بینی خسوف و کسوف و جز آنها نتیجه عملی می‌گرفتند^۱.
 دو- اختصاص به امور مادی: دانش تجربی و طبیعی در چهار دمای ماده و طبیعت زندانی است؛ تنها در این محدوده است که می‌تواند به جست‌وجو بپردازد و چیزی را کشف و استخراج نماید. از این محدوده که بگذریم این دانش، آگاهی بخشی نخواهد داشت. نه می‌تواند چیزی را در خارج از ماده و طبیعت اثبات کند، و نه می‌تواند چیزی را نفی نماید. گزارش دانش تجربی در نفی امور غیر عادی و خارج از سنخ ماده و حکم طبیعت هیچ ارزشی ندارد جز آنکه آن گزارش پذیرفته می‌شود نه از آن جهت که چیزی غیر مادی در خارج وجود ندارد، بلکه از آن جهت که ابزار لازم و مناسب برای شناخت آن به کار برده نشده است.^۲
 آیه‌الله معرفت با اشاره به ثابت و حتمی بودن جن از نظر آیات قرآن، در مورد عدم تأیید آن از سوی علوم تجربی می‌نویسد:

«علم تجربی در این زمینه گنجایشی ندارد پس از آنکه توان و نیروی آن تنها در جهان محسوسات گسترده و به کرانه‌های ماده محدود است، بدون آنکه بتواند آن سوی برده و غیب را لمس کند. پس چگونه

برای دانش تجربی رواست که نسبت به چیزی که بیرون از حاکمیت آن است به صورت نفی یا اثبات حکمی را براند، یا آن را در جایگاه رد یا قبول قرار دهد؟^۳
 جای تأسف است که برخی پژوهشگران بدون توجه به محدودیت‌های یاد شده خواسته‌اند آموزه‌های قرآنی را با محک تجربه آزمایش کنند و چون آنچه را مورد نظر قرار داده‌اند اموری از ماورای طبیعت بوده است، به این نتیجه رسیده‌اند که این آموزه‌ها تحت تأثیر فرهنگ زمانه به قرآن مجید راه یافته است.^۴

آری! به دنبال آن نیستیم که با قرآن مجید برخورد جاهلانه و خارج از ضوابط علمی بنماییم و نقش علوم و معارف را در فهم درست آن نادیده بگیریم، بلکه در پی آن هستیم که یادآور شویم یکی از ضوابط علمی این است که با چاقوی دانشهای تجربی نمی‌توان به کالبد شکافی امور ماورای حس و تجربه پرداخت. استفاده از چنین ابزاری در

- ۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۱۷۰.
- ۲- محمد حسین طباطبایی، التبیان، ج ۱، ص ۵۵۳.
- ۳- محمد هادی معرفت، شبهات و دود، ص ۱۱۶.
- ۴- بنگرید به بهاءالدین خرمشاهی، «آزتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم»، بیانات، ش ۵، ص ۹۰ به بعد.

شکوه ۶۰۷۸

فهم قرآن، پژوهشگر را دچار خطا و اشتباه می‌کند. علوم تجربی علوم محدودیت‌داری است، آنان که از محدودیت این علوم با خبرند و ساحت زوایی و حکمرانی آن را می‌دانند و در همان محدوده معین از آنها استفاده می‌کنند، به نتیجه مطلوب و بی‌ایراد خود می‌رسند، اما آنان که از این واقعیت بی‌خبرند و یا در غفلت به سر می‌برند، دچار لغزش‌هایی می‌شوند که مهم‌ترین و خطرناک‌ترین آنها داوریهایی نامناسب درباره برخی امور غیبی و خارج از دایره احساس است که در قرآن مجید وجود دارد.

یکی از نمونه‌های بارز این لغزشها، لغزش برخی قرآن‌پژوهان در دآوری نسبت به «مس شیطانی» است.

توضیح آنکه قرآن مجید درباره تأثیر رباخواری بر انسان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الْإِنْدَىٰ يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره / ۲۷۵).

کسانی که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است...

ظاهر این آیه آن است که سرچشمه بیماری جنون و آشفته‌سری، شیطان است؛ حال آنکه دانشمندان علوم تجربی می‌گویند

شکوه ۶۰۷۹

دیوانگی از بیماریهای روانی است که عوامل شناخته شده‌ای دارد، و در این میان نقشی برای شیطان شناخته نشده است.^۱ این تقابلی ظاهری میان دانش جدید تجربی با آموزه‌ای از قرآن مجید، سرخسی پژوهشگران و تفسیرنویسان را بر آن داشته تا آنچه را که در قرآن آمده است نه باور قرآن، بلکه همراهی این کتاب مقدس با فرهنگ زمانه به شمار آورند. با این حساب، اگر علوم جدید دیوانه شدن انسان در اثر تماس شیطان با او را نپذیرفت نباید پنداشت که آموزه‌ای از قرآن را نپذیرفته است، بلکه باید گفت مؤلفه‌ای از فرهنگ زمانه را به چالش کشیده است.

آقای بهاء‌الدین خرمشاهی با اشاره به انعکاس هیأت بطلمیوس و طب جالینوسی در قرآن مجید می‌نویسد:

«اگر پیشرفت علم، هیأت بطلمیوسی و طب جالینوسی را ابطال کرد، نباید نتیجه گرفت که احکامی از قرآن را ابطال کرده است؛ زیرا قرآن فرهنگ زمانه را بازتابه است، نه لزوماً و در همه موارد حقایق ازلی و ابدی را.»^۲

- ۱- بنگرید به ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷۲.
- ۲- خرمشاهی، «آزتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم»، ص ۸۵.

شکوه شماره ۹۰، بهار ۱۳۸۵، ص ۲۱

در این میان برخی مفسران و قرآن‌پژوهان به طرح فرضیه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه نیازی ندیده و به گونه‌ای محققانه تعارض ظاهری میان آیه با دانش تجربی را برطرف کرده‌اند.

آلوسی (۱۲۷۰ق) از شمار این قرآن‌پژوهان است. او بر این باور است که مضمون آیه مورد بحث با آنچه پزشکان می‌گویند ناهماهنگی ندارد. وی به دو دلیل در اثبات سخنش اشاره می‌کند. یکی آنکه آنچه پزشکان درباره جنون می‌گویند به علل و عوامل نزدیک این بیماری، و آنچه قرآن در این باره می‌گوید به علت و عامل دور و بعید آن مربوط می‌شود. دوم آنکه قرآن از علت منحصر دیوانگی سخن نمی‌گوید، بلکه گویا یکی از عوامل آن را یاد می‌کند؛ از این رو ابوابی ندارد که این بیماری عوامل دیگری نیز داشته باشد که پزشکان آنها را کشف کرده، درباره آن سخن بگویند.

علامه طباطبایی (۱۴۰۲ق) نیز تقابل دین و دانش را در آیه مورد بحث نمی‌پذیرد. ایشان ابتدا می‌نویسد:

«تشبیهی که در آیه شده و ریاحوار را به کسی تشبیه کرده که در اثر مس شیطانی دیوانه شده، خالی از این اشعار نیست که

چنین چیزی (یعنی دیوانه شدن در اثر مس شیطان) امری است ممکن، چون هر چند آیه شریفه دلالت ندارد که همه دیوانگان در اثر مس شیطانی دیوانه شده‌اند، ولی در این دلالت دارد که بعضی از جنونها در اثر مس شیطان رخ می‌دهد»^۱

علامه در ادامه برای رفع تقابل ظاهری میان مضمون آیه با یافته‌های پزشکی می‌نویسد:

«نسبت دادن جنون دیوانگان به شیطان، به طور استقلال و بدون واسطه نیست، بلکه شیطان اگر کسی را دیوانه می‌کند به وسیله اسباب طبیعی است؛ مثلاً اختلالی در اعصاب او پدید می‌آورد، و یا آفتی به مغز او وارد می‌کند، همچنانکه فرشتگان که کرامات انبیاء و اولیا مستند به ایشان است، اسباب طبیعی را واسطه قرار می‌دهند»^۲

ابن عاشور (۱۳۹۳ق) از مفسران ژرف‌اندیش معاصر نیز پس از اشاره به دیدگاه طب قدیم و طب جدید در علت دیوانه شدن انسان، می‌نویسد:

«نزد ما رواست که همه این علتها در اصل

۱. محمود آلوسی بغدادی، روح المعانی، ج ۳، ص ۲۲
۲. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۶۲۱
۳. همانجا، ج ۲، ص ۶۳۳

از تو جهات شیطانی ریشه بگیرد، چه آنکه جهان مجردات - همچون ارواح - رازهایش تاکنون برای ما آشکار نشده است و شاید برای تو جهات شیطانی ارتباطهای پرتویی وجود داشته باشد که همین پرتوها سرچشمه پیدایش و نابودی چیزهایی باشد»^۱

آنچه مطرح شد تنها نمونه‌ای از مصادیقی است که پندار تقابل میان قرآن و دانش تجربی در آن راه یافته است. ما در همه موارد مشابه، بر اساس باورهای محکمی که درباره قرآن مجید داریم، همین‌گونه سخن می‌گوییم و بر این باوریم که هیچ موردی را نمی‌توان یافت که در حقیقت، تعارضی میان قرآن و دانش ثابت شده و قابل اعتماد وجود داشته باشد. آنچه وجود دارد توهمات است که با تأمل قابل رفع است. بنابراین از این طریق و با استناد به این دلیل نمی‌توان فرضیه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه را مطرح و برای آن این‌گونه مصادیق را ارائه کرد.

۲. ناتوانی در همخوان کردن آموزه‌های قرآن قرآن مجموعه به هم پیوسته و همخوانی است. پاره‌های مختلف یک آیه چند پاره‌ای هرگز همدیگر را نفی نمی‌کنند؛ آیه‌های مختلف یک سوره، هیچ وقت با هم و با آیات سوره‌های دیگر در تعارض واقعی نیستند؛

سوره‌های قرآن در تأیید هم و هماهنگ با هم هستند؛ آیه‌های مکی با آیه‌های مدنی دو سخن ندارند و دو هدف را دنبال نمی‌کنند. آری! قرآن مسجوعه‌ای به هم پیوسته و همخوان است. از این رو در این کتاب فراهم آمده در طی بیست و سه سال دعوت پیامبر اسلام ﷺ هیچ گونه اختلافی قابل مشاهده نیست.

لزوم همخوانی آیات قرآن با یکدیگر موجب شده است تا مفسران قرآن آن‌گاه که به آیاتی به ظاهر ناهمخوان با یکدیگر برمی‌خورند به توجیه و تأویل آنها بپردازند تا از این راه، قرآن را از پیرایه اختلاف‌پذیری برهانند. برخی از آنان از عهده این مهم به خوبی و شایستگی برآمده‌اند، و برخی دیگر که از انجام دادن آن ناتوان بوده‌اند گرفتار خطا و اشتباه شده‌اند؛ از جمله این اشتباهات آن بوده که سخن از فرهنگ زمانه به میان آورده و قرآن را به تأثیرپذیری از آن متهم کرده‌اند. نمونه بارزی از این دست اشتباهات، سخنان برخی مفسران درباره دو آیه به ظاهر ناهمخوان با یکدیگر است.

در یک آیه، قرآن مجید پس از اشاره به

۱. محمد طاهر ابن عاشور، تفسیر التحرير و التورج، ج ۲، ص ۵۵۰

۲۰۸۱

۲۰۸۵

روزی که همه در برابر خدا ظاهر می شوند و دادگاه عدل الهی برای رسیدگی به حساب بندگان برپا می شود، می فرماید:

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعْدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...﴾ (ابراهیم / ۲۲).

و چون کار از کار گذشت [او داوری صورت گرفت] شیطان [خطاب به مجرمان] می گوید: در حقیقت خدا به شما وعده داد وعده راست، و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت نمودید...

ظاهر این آیه گویای آن است که شیطان هیچ گونه تسلطی بر انسان ندارد جز آنکه او را به بدی فرا می خواند و او اجابت می کند. فراخوانی انسان به بدی هم در حقیقت، تسلط به شمار نمی آید؛ چرا که بدون تردید دعوت از انسان برای انجام دادن کار شیطان، تسلط شیطان بر انسان به معنای واقعی نیست. به همین جهت است که گفته اند استثنایی که در آیه آمده است منقطع است نه متصل.

اما آیه دیگری نیز در قرآن مجید وجود دارد که بیشتر متنی و ترجمه آن را نقل کردیم

و ظاهر آن از دیوانه شدن انسان بر اثر تماس شیطان سخن می گوید.^۱

ناهمخوانی ظاهری این دو آیه، نیاز به تحلیل و توجیه دارد. بک آیه تسلط شیطان بر انسان را نفی و آیه دیگر آن را اثبات می کند.

محمد بن علی بن اسماعیل قفال شاشی (۳۶۵ق) برای حل این ناهمخوانی می نویسد:

«مردم دیوانگی را به شیطان و به جن نسبت می دادند و بر اساس همان شناختی که از این امر داشتند مورد خطاب قرار گرفتند.»^۲

زمخشری (۵۳۸ق) هم می نویسد:

«تماس شیطان از پندارهای عربهاست، می پنداشتند شیطان با انسان تماس پیدا می کند و او دیوانه می شود... و قرآن همان گونه که آنان باور داشتند نازل شد.»^۳ بیضاوی (۶۸۵ق) هم می گوید:

«این مضمون طبق آنچه جاهلان می پنداشتند که شیطان، انسان را نامتعادل

۱. محمد حسن طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۶۶

۲. نوره / ۲۸۵

۳. محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، جزء ۱، ص ۸۱

۴. محمد بن عمر زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۲۰

می سازد و او دیوانه می شود، وارد شده است.»^۴

گرچه هیچ یک از این مفسران ننوخته اند که چرا در مورد تماس شیطان با انسان، از پیروی قرآن از فرهنگ زمانه سخن به میان آورده اند، اما از سخنان دیگران که در این باره گفت و گو کرده اند، می توان فهمید که یکی از دلایل این امر ناتوانی آن مفسران در همخوان کردن محتوای آیه های مورد بحث بوده است.^۱

اما در این میان، قرآن پژوهان و مفسران دیگری نیز بوده اند که دچار خطا نشده، و با حفظ محتوای هر دو آیه به جمع و همخوان کردن آنها پرداخته اند.

از این جمله اند ابوالهدیل عَلاَف (۲۳۵ق) و ابن اخشید (۳۲۶ق). این دو روا می دانند که غش و دیوانگی از کارهای شیطان نسبت به برخی از مردم باشد. آنان می گویند:

«دلیل این امر آن است که ظاهر قرآن به آن شهادت می دهد و در عقل چیزی که از آن منع کند وجود ندارد.»^۲

بر این اساس، این دو دانشمند معتزلی، آیه ای را که از دیوانه شدن انسان در اثر تماس شیطان خبر می دهد به نحوی تخصیص دهنده معنای آیه ای که هرگونه تسلطی از شیطان بر انسان را نفی می کند،

می دانند.

ابو علی جایی (۳۰۳ق) مسئله را از راه دیگری پیگیری و حل کرده است. او تماس شیطان را به معنای غیر از تسلط او بر عقلا انسان می داند و می نویسد:

«شیطان با وسوسه زبان رسان خود که پس از آن، غش پدید می آید با انسان تماس پیدا می کند... و دلیل پیدایش غش هنگام چنین وسوسه ای آن است که خدای تعالی برخی را از طبیعتی ضعیف که سوداء در آن غلبه دارد، آفریده است به گونه ای که هنگام وسوسه می ترسد، جرئت نمی یابد و دچار غش می شود، همان گونه که ترسو از جای خالی می ترسد و غش می کند. و بدین سبب است که این نحو دیوانگی در دانا یابان کامل و اهل فکر و اندیشه پدید نمی آید و تنها در کسانی پدید می آید که دارای نقصانی در مزاج و کمبودی در مغز هستند.»^۳

قاضی عبدالجبار معتزلی (۴۱۵ق) هم نظری همانند جایی دارد.^۴

۱. عبدالله بن عمر بیضاوی، انوار التزیل و اسرار التوکیل، ج ۱، ص ۱۴۲

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، جزء ۷، ص ۸۱

۳. محمد بن الحسن طوسی، الشیطان، ج ۲، ص ۳۶۰

۴. فخر رازی، التفسیر الکبیر، جزء ۷، ص ۸۹

۵. عبدالجبار بن احمد معتزلی، تزییه القرآن عن

و بدین سان با منصرف کردن معنای تماس شیطان به وسوسه شیطانی، ابو علی جیبایی و عبدالجبار معتزلی ناهمخوانی ظاهری دو آیه مورد بحث را برطرف می کنند، و به فرض تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه بناه نمی برند.

از سخنان علامه طباطبایی (۱۲۰۲ق) نیز می توان فهمید که دو راه حل دیگر برای همخوان کردن دو آیه یاد شده وجود دارد: اول آنکه شیطانی که هیچ گونه تسلطی بر انسان ندارد، یا شیطانی که در اثر تماس با انسان او را دیوانه می کند، فرق دارد.

علامه در تفسیر آیه ای که تسلط شیطان بر انسان را به طور کلی نفی می کند، می نویسد:

«کلمه «شیطان» هر چند به معنای شریک است - چه شریک های جنی و چه انسی - ... لیکن در خصوص این آیه، مقصود از آن همان شخص اولی است که مصدر تمام کمره ها و مساللات در بنی آدم شد، و نام شخصی اش ابلیس است.»

و در تفسیر آیه ای که از دیوانه شدن انسان سخن می گوید، می نویسد:

«... دلالت ندارد بر اینکه مس [تماس] نامبرده به وسیله خود ابلیس انجام می شود، چون کلمه شیطان به معنای ابلیس نیست،

بلکه به معنای شرور است؛ چه از جن باشد و چه از انس، و لیکن این مقدار دلالت دارد که بعضی از دیوانگیا در اثر مس جن دهه م آنکه آیه ای که هرگونه تسلطی را از شیطان نفی می کند، تسلطهای بی واسطه را نفی می کند، حال آنکه مقصود آیه دیگر از تماس شیطان، تماس با واسطه است.

علامه در این باره می نویسد:

«نسبت دادن جنون دیوانگان به شیطان به طور استقلال و بدون واسطه نیست، بلکه شیطان اگر کسی را دیوانه می کند به وسیله اسباب طبیعی است؛ مثلاً، اختلالی در اعصاب او پدید می آورد، و یا آفتی به مغز او وارد می کند، همچنانکه فرشتگان که کرامات انبیا و اولیا هستند به ایشان است، اسباب طبیعی را واسطه قرار می دهند.»^۲

خلاصه آنکه قرآن مجموعه معارف و مطالب همخوان و هماهنگی است، وی ظاهر برخی آیات ناهمخوانی با یکدیگر است. در این موارد باید چاره ای اندیشید تا

۱. المطالع، ص ۵۴

۲. محمد حسین طباطبائی، التبیان، ج ۱۲، ص ۶۲

۳. همان، ج ۲، ص ۶۳۲

۴. همان، ج ۲، ص ۶۳۳

همخوانی آیات حفظ شود. این چاره با طرح زمینه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه مستحق نامی گردد، بلکه بر مشکلات آن می افزاید. انانی تأمل در خود آیات قرآن مجید می تواند. همخوانی مطلوب را فراهم آورد.

۳. تطبیق نادرست برخی فرضیه ها بر آیاتی از قرآن

یکی از عوامل مهم که موجب طرح فرضیه ی تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه شده، برخی تفسیرهای نادرست در مورد باره ای آیات قرآن مجید است که از سوی پیشینیان بر قرآن تحمیل شده است. این تفسیرها که گاه تا قرنهای متمادی مورد قبول تفسیرنویسان قرار می گرفت و در کتابهای تفسیر نوشته می شد، سبب گردید تا برخی پیشینیان آن را مضمون و محتوای مسلم و قابل قبول قرآن دانسته، هنگام روبه رو شدن با نظریه جدیدی که بر خلاف آن تفسیرها بود، به طرح تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه رو آورند.

به عنوان نمونه آیاتی که طبقات هفت گانه آسمان را مطرح می کند، قرن ها بر فرضیه بطلموسی تطبیق شد و آیات دیگری که به ظاهر در تعارض و ناهمخوانی با آن فرضیه

قرار داشت، به صورت های نادرستی توجیه و تأویل گردید. این تطبیق نادرست و غیر علمی گر چه کار مفسران عصر طلایی و دوران رواج هیأت بطلموسی را سهل و آسان کرد، اما کار قرآن پژوهان عصر افول آن اندر نه و اما مشکل روبه رو ساخت و سبب شد تا عده ای از همراهی قرآن با برخی دانسته های فرهنگ زمانه سخن به میان آورند، غافل از آنکه اصل آن تطبیق کار ناآگاهانه ای بوده است که نباید بر اساس آن، سخنان و فرضیه های دیگری بنیان نهاده شود.

اگر عذر پیشینیان در ثابت شده انگاشتن برخی فرضیه های علمی و تطبیق آن بر آیاتی از قرآن مجید را بپذیریم و مشکلات پیش آمده از آن تطبیقهای نادرست را توجیه کنیم، اما اینکه باید بدانیم که امروزه جای تکرار چنین خطاهایی نیست؛ چرا که دانشمندان بسیاری به این حقیقت عجیب اعتراف کرده اند که علوم طبیعی با همه پیشرفتها و توسعه شگفت آوری که داشته است، ارزش قطعی و یقینی خود را از دست داده و تنها دارای ارزش عملی گردیده است.

استاد شهید مرتضی مطهری در بحث دراز دامنی که درباره ارزش معلومات ارائه می دهد، از جمله می نویسد:

«در علوم طبیعی جدید فرضیه جاویدانی

۶۰۸۵

۶۰۸۶

وجود ندارد. هر فرضیه به طور موقت در عرصه علم ظاهر می شود و صورت قانون علمی به خود می گیرد و پس از مدتی جای خود را به فرضیه دیگر می دهد. علم امروز در مسائل طبیعیات یک قانون ثابت و لا یتغیر که تصور هیچ گونه اشتباهی در آن نرود نمی شناسد و اعتقاد به چنین قانونی را یک نوع غرور و از خصایص دوره اسکولاستیک و قرون وسطایها می داند. در نظر دانشمندان جدید اعتقاد به قطعی بودن و یقینی بودن یک قانون علمی آن طور که قدما تصور می کردند، یک عقیده ارتجاعی است.^۱

بر همین اساس است که آیه الله جوادی املی تطبیق فرضیه های صحیح شناخته شده را بر قرآن کار درستی نمی داند، و در این باره می گوید:

«در علوم تجربی اگر فرضیه ای با پیشرفت علم، صحیح شناخته شد و تثبیت گردید و انسان به آیه ای که مربوط به جهان طبیعت است برخورد کرد، می توان گفت که شاید نظر قرآن همین مطلب باشد، اما نمی توان آن را به طور انحصار به قرآن نسبت قطعی داد.»^۲

اما فرضیه هیأت بطلمیوسی چه بود، چگونه بر آیاتی از قرآن تطبیق داده شد و زمینه طرح فرضیه تأثیرپذیری قرآن از

فرهنگ زمانه به دنبال آن فراهم گردید؟ هیأت بطلمیوسی فرضیه ای بود که بطلمیوس قلوذی (۱۶۸م)، یکی از حکما و دانشمندان معروف یونان و جهان آن را مطرح کرد. ^۳ طبعه بودن آسمانها بخشی از این فرضیه بود که از سوی برخی مفسران بر آیاتی از قرآن مجید که از طبقات مختلف آسمان و با هفت گانه بودن آن سخن می گوید، تطبیق شد.

توضیح آنکه در هفت آیه از آیات قرآن به طور صریح از هفت گانه بودن آسمانها، و در دو آیه از طبقه طبقه بودن آنها سخن به میان آمده است. قرآن می فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا...﴾ (ملک ۳/۳) همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید....

سخن گفتن قرآن از هفت آسمان و عدم تطبیق آن با نه فلک بطلمیوسی از یک سو، و علمی و قطعی بودن فرضیه بطلمیوسی از یک سوی دیگر سبب شد تا برخی مفسران دو فلک دیگر بر آسمانهای هفت گانه بیفزایند و به خیال خام خود مشکل عدم تطبیق یاد شده را برطرف نمایند. آنان گفتند:

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۱۷۱.
۲- عده جوادی املی، قرآن در قرآن، ص ۲۵۲.

شکوه ۱۷۸۶

خداوند در قرآن مجید، عرش و کرسی را به گونه ای توصیف می کند که از وسعت و احاطه مادی آنها نسبت به هفت آسمان حکایت دارد. پس می توان آن دو را دو فلک دیگری دانست که با اضافه شدن به هفت آسمان، با افلاک نه گانه بطلمیوسی مطابقت می کند.^۴

پس از اثبات نادرستی فرضیه بطلمیوسی در قرن شانزده میلادی از سوی کپرنیک (۱۵۴۳م) ستاره شناس برجسته لهستانی، قرآن پژوهان به سه دسته تقسیم شدند: دسته ای توجیها و تطبیقات علمی دیگری نسبت به هفت آسمان قرآن به عمل آوردند که نادرستی آنها نیز یکی پس از دیگری هویدا شد. دسته دوم بدون آنکه درصدد تطبیق آیات قرآن با فرضیه های علمی و تحمیل آن فرضیه ها بر قرآن باشند، تنها دیدگاه قرآن را در مورد هفت آسمان توضیح دادند؛ اما در این میان کسان دیگری نیز بودند که مسأله را به شکل دیگری دنبال کردند و توجیها و تطبیقات علمی دیگر را لازم ندانستند. آنان بر این باور بودند که چون نظریه بطلمیوس در عصر نزول قرآن و در فرهنگ زمانه مورد پذیرش مردم بوده است، قرآن مطابق همان نظریه سخن گفته است و ابطال این نظریه به معنای ابطال آموزه های

شکوه ۲۰۸۸

قرآنی نیست، بلکه به معنای اثبات نادرستی مؤلفه ای از مؤلفه های فرهنگ زمانه است.^۵ ما بر آن باور هستیم که بر اساس کلیات و مبانی قابل اعتمادی که از قرآن به دست آورده ایم، نمی توان این کتاب مقدس را به جانبداری یا حتی گزارشگری غیر جانبدارانه از امور غیر حقیقی و باطل متهم ساخت. قرآن کتاب حقی است که باطل در هیچ زمانی در آن راه نمی یابد، و نه تنها باطل را نمی پذیرد، بلکه در برابر آن سکوت هم نمی کند و هرگز جنبه های هدایتی و اعتقادی خود را بر پایه باطل بنیان نمی نهد؛ زیرا باطل را زایل شدنی می داند و خود را حق می شناسد.^۶

قرآن مجید هرگز از هیأت بطلمیوسی سخن نگفته و این نظریه نادرست را بازتاب نداده است، آنچه در این میان وجود دارد تطبیق ناآگاهانه فرضیه ای اثبات نشده بر آیاتی از قرآن است که همین تطبیق ناآگاهانه زمینه ساز طرح و پذیرش فرضیه تأثیرپذیری

۱- بنگرید به: ابن عاشور، تفسیر الشوری و الشوری، ج ۱، ص ۳۸۰.
۲- بهاء الدین خرمشاهی، «سازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم»، ص ۹۵.
۳- بنگرید به: محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۷، ص ۶۰۴.

قرآن از فرهنگ زمانه، از سوی برخی پژوهشگران معاصر شده است.

علامه طباطبایی پس از نقل نظریه بطلیموس و تفسیر آیات قرآن هماهنگ با آن، در تقدس می نویسد:

«این نظریه را نمی توان تفسیر و فهم آیات قرآن نامید، بلکه در حقیقت تحمیل قواعد هیأت بطلیموس بر قرآن کریم است. لذا می بینیم که صاحبان این نظریه آنچه را که از این فرضیه بر حسب ظاهر قابل انطباق بر قرآن بوده، قبول کرده و آیات راجع به آسمانهای هفت گانه و کرسی و عرش و امثال آن را به آن تفسیر کرده اند و آنچه را مخالف با ظاهر قرآن دیده اند، رد کرده اند.»

اینکه برای تکمیل شدن بحث، سه دلیل از مهم ترین دلایل نادرست بودن تطبیق فرضیه بطلیموس بر قرآن را ذکر می کنیم:

الف - قرآن و جود از «هفت» آسمان سخن می گوید، در حالی که هیأت بطلیموس از «سه» فلک گفتگو می کند. پیداست که تطبیق هفت آسمان بر سه فلک ناآگاهانه و نادرست است. اضافه کردن کرسی و عرش به هفت آسمان هم توجیه قابل قبولی ندارد. در صورتی است که خداوند از وسعت کرسی، و بزرگی عرش سخن می گوید و کرسی خدا را در برابر تمام آسمانها و زمین معرفی

می کند، لکن با در نظر داشت مجموع آیات و روایاتی که درباره عرش و کرسی نازل و وارد شده است به این نتیجه می رسیم که عرش و کرسی از جنس داده و جسم هستند، با قابل تطبیق بر فلک هشتم و نهم بطلیموسی باشند.

ب - فرضیه بطلیموس در مورد افلاک که گفته آیه الله معرفت: «آنچه از مضمون آیات و روایات صحیح به دست می آوریم این است که عرش و کرسی دو تعبیر از یک معنی هستند که همان عظمت قدرت خدای بلندمرتبه و گستردگی دانش فراگیر او نسبت به همه چیز است، جز آنکه کرسی به عنوان تعبیر از فرمانروایی ذاتی خدای تعالی و عرش به عنوان تعبیر از تدبیر همه امور آفرینش به کار می رود.»

ج - فرضیه بطلیموسی، فلک هشتم را جایگاه ستارگان آسمان بجز خورشید می داند، در حالی که ظاهر قرآن مجید در چند آیه آن است که این ستارگان در آسمان اول قرار دارند.^۱

۱. همانجا، ج ۱، ص ۱۹۲
۲. تفسیر / ۲۵۵
۳. توبه / ۱۲۹ و زمر / ۶۶
۴. محمد نادی معرفت، الشهد، ج ۲، ص ۱۲۳
در سادات / ۶، فضائل / ۱۲ و ملک / ۵

۷۸۷

علامه طباطبایی می نویسد:

«این آیات خالی از این ظهور نیستند که آسمان دنیا یکی از آسمانهای هفت گانه ای است که قرآن کریم نام برده و مراد از آن همان فضایی است که ستارگان بالای زمین در آن فضا قرار دارند، هر چند که بعضی از مفسران، این آیات را طوری توجیه و معنا کرده اند که با فرضیه های هیأت قدیم موافق در آید، و بعضی دیگر آن را طوری توجیه کرده اند که با فرضیه های هیأت جدید منطبق شود.»^۱

ج - فرضیه بطلیموس در مورد افلاک که گفته آیه الله معرفت: «بسیاری از آیات و روایات خلاف آن است. علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

«مثلاً در فرضیه مذکور گفته شده است که بعد از فلک نهم که همان فلک مُحدّد است دیگر چیزی نیست، حتی خلأ هم وجود ندارد، و نیز گفته شده که حرکات افلاک ابدی و دائمی است، و همچنین قابل خرق و التیام نیست، و هر فلکی سطح محدّث بدون هیچ فاصله و بُعدی به سطح مقعر مافوق چسبیده است، و نیز اجسام افلاک بیط و همه از یک جنس اند، و در هیچ یک از آنها دری و یا سوراخی وجود ندارد.»^۲

این در حالی است که به گفته علامه «ظواهر قرآن و حدیث بر خلاف این فرضیه ها از وجوب حجابها و سرافقات در مافوق عرش خیر می دهد، و برای عرش پایه ها و حاملان قائل است، و نیز برخلاف قواعد مزبور می گوید که خداوند به زودی آسمانها را مانند کاغذ و نامه ای که می پیچند، خواهد پیچید؛ و نیز می فرماید در آسمانها ساکنانی از جنس ملائکه هستند و حتی به قدر راه باریکی که بتوان در آن قدم زد جای خالی نیست و تمامی آن را فرشتگانی که با در حالت رکوع و یا در حالت سجده و یا در صعود و یا در نزول هستند، اشغال کرده اند؛ و نیز برای آسمان دری است و بهشت در همان آسمان در نزدیکی سدره المنتهی که اعمال بندگان به آنجا برده می شود قرار دارد. و این صریحاً مخالف با قواعدی است که علمای هیأت و طبیعی دانهای سابق معتقد به آن بوده اند...»^۳

۴. قرآن را فرآورده فکر بشر دانستن

قرآن را پدیده بشری دانستن از دیگر

۱. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۱۶۴
۲. همانجا، ج ۱، ص ۱۹۲
۳. همان.

۲۰۸۹

عوامل مؤثر در طرح فرضیه تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمانه است.

روشن است وقتی قرآن مجید نوشته دست پیامبر اسلام قلمداد گردد، هر چند نویسنده آن در اوج عظمت انسانی و قله باند آگاهی و دانایی دانسته شود، او نیز مانند هر انسان دیگری تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی - محیطی قرار گرفته، باورها و رفتارهایش، گفته‌ها و نوشته‌هایش متأثر از فرهنگ زمانش خواهد بود. بنابراین القای این فکر که قرآن پدیده‌ای بشری است زمینه‌ساز طرح فرضیه تأثیر پذیری خواهد شد؛ چیزی که در میان شرق شناسان و قرآن پژوهان غیر مسلمان به فراوانی می‌توان نمونه‌هایی از الفاکتندگان آن فکر و طراحان این فرضیه را پیدا کرد.

با وجود این، آگاهی از دورانی که قرآن مجید نازل شده است، و نیز آشنایی با فرهنگی که در آن دوران در جزیره العرب به طور خاص و در جهان پیرامون آن به طور عام حاکم بوده است، و همچنین توجه به کسی که این کتاب را نقل کرده است، و عنایت به الفاظ و محتوای آن، به خوبی این حقیقت را برای هر پژوهشگر با انصاف و هر حق جوی حقیقت خواه عیان می‌سازد که چنین کتاب ارزشمندی فراهم آمده افکار بشر نیست و

جز وجود زوال ناپذیری که دانایی و حکمت، بینایی و بصیرت، و آگاهی و قدرت جزء ذات ازللی و ابدی اوست، پدید آورنده‌ای ندارد. آری قرآن مجید تنها سخن خدای ندی است که از طریق وحی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیده، آن حضرت از پیش خود چیزی بر آن نیفزوده و یا از آن نکاسته است.

دلایل و حیاتی بودن قرآن مجید و بشری نبودن آن

یک - معجزه بودن قرآن
قرآن کتابی است که در اوج فصاحت و بلاغت کلامی قرار دارد، الفاظ آن زیبا و رسا و گویاست، مفردات آیات به گونه اعجاب آوری گزینش و به شکل اعجاب آوری چینی شده است، کاری که الهی بودن آن را به آسانی اثبات می‌کند و بشری بودن آن را محال می‌سازد. قرآن مجید خود در آیات متعددی، خارج از توان بشر بودن چنین اثر بی نظیری را به رخ کشیده و

۱- بگردید: شوقی به خلیل. الاسقاط فی مناخ المستشرقین و المسیرین، ص ۴۷. تراجمی از مستشرقان، دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱، ص ۱۱۱. ج ۶، ص ۲۱. ج ۷، ص ۱۰۳ و ۱۰۵. ج ۸، ص ۱۲۰. ج ۱۳، ص ۲۲۳. ج ۱۲، ص ۲۷۱. ج ۲/ ۵۵ حافظ، ۲۶-۲۰.

شماره ۲۰۸۰

برای اثبات آن به هم‌اورد طلبی می‌پردازد.

دو - اتمی بودن پیامبر

از ویژگی‌های غیر قابل تردید زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن است که آن حضرت پیش از دعوت به اسلام، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته، به مدرسه‌ای نرفته، نزد کسی برای آموختن زانو نزده، کتابی را نخوانده، و چیزی را ننوشته است. پیداست که چنین شخصی نمی‌تواند کتابی را که شامل عقاید عالی و معارف متعالی و احکام و دستورات جهانی و جاودانی است بدون ارتباط با خدای دانا، و تحت تأثیر فرهنگ زمانه، و یا در اثر ملاقات یک یا چند ساعته با این و یا آن، رقم بزند و پدید آورد.

سه - هماهنگی قرآن در بیان مطالب و محتوای خود

همخوان بودن آغاز و پایان کتابی که در طول ۲۳ سال به سرانجام رسیده است، گواه محکم دیگری بر آسمانی و وحیانی بودن آن است، چرا که اگر این کتاب فرآورده فکر بشر و فراهم آمده و برگرفته از آینه‌های مختلف و فرهنگ‌های موجود در جزیره العرب بود از یکدستی لازم برخوردار نبود و اختلافات فراوانی در آن قابل مشاهده بود.

شماره ۲۰۹۱

چهار - وجود دستورات جاودانه و همه‌جانبه و مطابق با فطرت انسانی در قرآن

نگاهی گذرا به دستورات قرآن مجید و بسایید و نیاید‌های این کتاب مقدس، این حقیقت را آشکار می‌کند که دین اسلام دینی است که در زمینه‌های مختلف، کامل و در برابر خواسته‌های مطابق با فطرت، عقل و خرد انسان پاسخگوست. قرآن برای تربیت درست و همه‌جانبه انسان هر قانونی را که مورد نیاز او بوده تشریح کرده است. قوانین اجتماعی، دستورات اخلاقی، فرمانهای سیاسی و باید و نبایدهای اقتصادی، همه در قرآن و هماهنگ و همسو با هم وجود دارد و یکی از ابعاد معجزه بودن قرآن را شکل می‌دهد. به گونه‌ای که فرد یا گروه‌های قانونگذاری از پدید آوردن چنین نظامی ناتوان هستند، و چنین امری جز در توان خدای دانا آگاه از همه چیز و آشنا با همه نیازهای واقعی انسان نیست. با این وصف، عاقلانه و منصفانه نیست که قرآن و به ویژه نظام تشریح آن دستاورد طبیعی فرهنگ زمانه و رهاورد تأثیر پذیری پیامبر از محیط پیرامون خود تلقی گردد و ساخته و پرداخته آن حضرت معرفی شود.

۱- بقره / ۲۳. و بونس / ۳۸. و هود / ۵۳. و اسراء / ۸۱.

پنج - اشتمال قرآن بر امور غیبی و پنهانی
آشکار است که هیچ کس جز خدای
رازدان از غیب و نهان، و ناپیدا و پنهان جهان
آگاه نیست خیرهای غیبی قرآن مجید از
پیوست این کتاب آسمانی با آن خدای آگاه
خبر می‌دهد، و بنسری بودن آن را نفی
می‌کند.

شش - خبر دادن قرآن از رازهای آفرینش
پیش از کشف علمی آنها

آفرینش پر از رمز و راز است، چه در
زمین و چه در آسمان، چه در موجودات
دیگر و چه در انسان. اینک با پیشرفت
حیرت‌آور علوم و فنون، بسیاری از این
رازهای شگفت و سر به مهر، کشف و
حقیقت آنها آشکار شده است، اما این
کشف، قرن‌ها پس از آن است که قرآن مجید
به تعداد زیادی از آنها به صورتهای مختلف
اشاره کرده است؛ چیزی که بشری بودن این
کتاب مقدس را نفی و وحیانی بودن آن را
اثبات می‌کند.^۱

نتیجه آنکه قرآن هرگز فراهم آمده پیامبر
اسلام بدون ارتباط با خدای جهان‌آفرین، و
بدون بهره‌مندی از وحی آسمانی نیست. آنان
که چنین اتهامی را به قرآن می‌زنند یا
ناآگاهانه هستند که از لفظ و محتوای قرآن

بی‌خبرند، و با آگاهانی هستند که مغرضانه
در پی پیشبرد مقاصد نادرست خود هستند.

۵. بی‌توجهی به نظام مورد پذیرش قرآن
از دیگر عوامل طرح فرضیه تأثیرپذیری
قرآن از فرهنگ زمانه، عدم توجه به ساختار
و نظام مورد پذیرش قرآن در زمینه‌های
مختلف فردی و اجتماعی است.

اسلام و قرآن مانند هر مکتب و کتاب
آسمانی دیگر، دارای نظام خاصی است که
هر باور و رفتار با قرار گرفتن در موقعیت
خاص خود، و با توجه به جایگاهی که سایر
اعضای نظام و افراد ساختار دارند، و نیز با
توجه به ارتباط موجود میان مفردات آن
نظام، معنای درست و شایسته خود را پیدا
کرده و در راستای تحقق اهداف کلی قرار
می‌گیرد، نگاه به مجموعه معارف و حقایق و
به ویژه تشریحات قرآنی به شکل نظام‌مند و
در ارتباط با هم، زمینه‌ساز درک درست و
واقعی آموزه‌های قرآن مجید است. اگر قرآن
مجید با این نگاه مورد توجه قرار نگیرد، و
سخنان آن در ارتباط با هم مطالعه نشود و
سهم و جایگاه هر آموزه در برآوردن اهداف

۱- برای آگاهی بیشتر در مورد این حقیقت، مراجعه کنید به
الانسان، ج ۲، ص ۳۲۹ به بعد.

۷۰۹۲

رسالت قرآنی به درستی ملاحظه نگردد،
نتیجه‌ای که به دست می‌آید با آنچه مورد
نظر قرآن است متفاوت خواهد بود. این
نتیجه‌گاه با بخششهای دیگر هم ناسازگاری
و ناهمخوانی خواهد داشت و قرآن را به
صورت باورها و رفتارهای ناهمسو و غیر
جهت‌دار در خواهد آورد؛ به عنوان نمونه اگر
کسی از آیات قرآن چنان باید و نیایدهایی را
بفهمد که با نظام عدالتخواه قرآن هماهنگ
نباشد، دچار خطا و اشتباه شده است.
درست است که در مواردی می‌توان با نگاه
به یک آیه و یا بخشی از آن احکام شرعی
خاصی را به دست آورد، لیکن باید در نظر
داشت که این استنباط در صورتی درست
است که با نظام و ساختار کلی که قرآن پی
ریخته و درصدد تحقق آن بوده همخوان و
همسو باشد.

از نمونه‌های آشکار توجه نکردن به
ساختار نظام‌مند قرآن مجید، و در پی آن
سخن از تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه،
گفتار و نوشتار کسانی است که آموزه‌های
قرآن را به مردگرایی و زن‌گریزی متهم
می‌کنند، غافل از آنکه قرآن مجید در آنچه به
ماهیت انسانی انسان مربوط می‌شود میان زن
و مرد تفاوتی نمی‌گذارد، اما در آنچه به
جنبه‌ها و استعدادها خاص هر یک از زن و

۷۰۹۲

مرد مربوط می‌شود میان آن دو تفاوتی
می‌گذارد که تبعیض‌آمیز و ناهماهنگ با
خلقت و توان و استعداد زن و یا مرد نیست،
بلکه به طور کامل با آنها هماهنگ و برخاسته
از تفاوت‌های جسمانی، روحانی، و تفاوت
وظایفی است که هر یک از آن دو جنس
برعهده دارند.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:
«... حیات زن، حیاتی احساسی است،
همچنانکه حیات مرد، حیاتی عقلی است. و
به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد
هست اسلام در وظایف و تکالیف عمومی و
اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز
یعنی تعقل و احساس است بین زن و مرد
فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از
احساس است (از قبیل ولایت و قضا و
جنگ) را مختص به مردان کرد، و آنچه از
وظایف که ارتباطش بیشتر با احساسات
است تا تعقل، مختص به زنان کرد؛ مانند
پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال
آن»^۱

خداوند بزرگ و حکیم اگر چه زن و مرد
را در بیشتر حقوق انسانی همسان داشته
است، اما در آنجا که به مقتضای خلقت

۱- محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۴۱۵

خاص مرد امتیازاتی برای او قائل شده، در برابر هم برای زن امتیازاتی در نظر گرفته است و بدین طریق از یکسونگری اجتناب کرده و در نگرش امتیازدار خود به هر یک از زن و مرد جانب عدالت را در حد کامل آن رعایت نموده است. از این رو اگر با دقت بنگریم، زن هم در برابر مرد امتیازاتی دارد؛ امتیازاتی که مناسب با وضع روحی و جسمی اوست.

علامه در این باره می‌گوید:

«خدای تعالی در آفرینش زن دو خصلت قرار داده که به آن دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می‌کند.

اول اینکه زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند تا به حد ولادت برسد. پس بقای نوع بشر بستگی به وجود زن دارد و به همین جهت که او کشتزار است، مانند کشتزارهای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می‌شود.

دوم اینکه از آنجا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای اینکه نسل بشر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمّل مشقت‌های خانه و خانواده جذب شود،

خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد و برای اینکه زن مشقت بجهداری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شعور و احساس او را لطیف و رقیق کرده و همین دو خصوصیت که یکی در جسم اوست و دیگری در روح او، تأثیری در وظایف اجتماعی محول به او دارد»^۱

تفاوت زن و مرد در میزان و مقدار ارث هم با در نظر گرفتن نظام خانواده در قرآن، و وظایفی که مرد بر دوش دارد به خوبی قابل تبیین و توجیه است. این تفاوت به گفته علامه طباطبایی «علتش این است که اسلام مرد را از جهت تدبیر امور زندگی که ابزار آن عقل است قوی‌تر از زن می‌داند و مخارج مرد را هم بیش از مخارج زن دانسته؛ چون مخارج زن هم به عهده مرد است...»^۲

علامه با اشاره به تفاوت زن و مرد در ارث و بهره‌مندی بیشتر مرد از آن، و نیز با اشاره به وجوب نفقه زن بر گردن مرد می‌نویسد:

«نتیجه این تقسیم‌بندی حکیمانه و این تشریح عجیب این می‌شود که مرد و زن از نظر مالکیت و از نظر مصرف، وضعی

۱. همان، ص ۲۰۹

۲. همان، ج ۴، ص ۲۲۰

۲۰۹۴

متعکس دارند، مرد دو ثلث ثروت دنیا را مالک، و یک ثلث آن را متصرف است، و زن یک ثلث را مالک و دو ثلث را متصرف است، و در این تقسیم‌بندی روح تعقل بر روح احساس و عواطف در مردان ترجیح داده شده، چون تدبیر امور مالی یعنی حفظ آن و تبدیله و سودکشی از مال، سر و کارش با روح تعقل بیشتر است تا با روح عواطف رقیق و احساسات لطیف؛ و از سوی دیگر اینکه از مال چگونه استفاده شود و چطور از آن بهره‌وری گردد، با عواطف و احساسات بیشتر سر و کار دارد تا با روح تعقل. این است رمز اینکه چرا اسلام در باب ارث و در باب نفقات بین مردان و زنان فرق گذاشته است.^۱

با توجه به آنچه گفته شد، فلسفه تفاوت زن و مرد در دیه نیز روشن می‌شود. مرد تأمین‌کننده نیاز مالی خانواده است، او مدیر این واحد کوچک اجتماعی است، نفقه زن و فرزند بر عهده اوست؛ از این رو فقدان یا نقصان عضوی از او اثرات زیانبار بیشتری بر خانواده می‌گذارد؛ اما زن از این لحاظ چنین موقعیتی ندارد. از این روست که در دیه که در حقیقت برای جبران خسارت وارد شده بر دیه‌گیرنده پرداخت می‌شود، موقعیت اقتصادی خسارت دیه ملاحظه می‌گردد و

۲۰۹۵

متناسب با آن مقدار دیه تعیین می‌شود؛ برای مرد بیشتر و برای زن کمتر.

به هر حال هدف آن است که یادآور شویم مجموعه دستورات و مقررات قرآنی، نظام یکسانی را تشکیل می‌دهد که اگر هر دستور و قانون با توجه به رابطه آن با سایر دستورات و قوانین مورد توجه قرار گیرد، درستی و حقیقت آن به روشنی هویدا می‌شود، و از این جهت به طرح فرضیه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه نیازی نیست.

منابع و مأخذ

- ۱- آلوسی بغدادی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، مصر، اداره الطباعة المنبذة، ۱۳۴۵ق.
- ۲- ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر الشرح و الشوری، بیروت، مؤسسة التاریخ، ۱۴۲۰ق.
- ۳- ابو خلیل، شوقی، الاسقاط فی مناهج المشرقیین و المشرقیین، بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۹ق.
- ۴- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، تهران، مطبعة مروی، ۱۳۴۳ق.
- ۵- جلیلی هدایت، «وحی در هم‌زیانی با بشر و هم‌سانی با قوم»، کیان، سن ۴، شماره ۲۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۳.

۱. همان، ج ۴، ص ۲۴۱